



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۳۹۷-۹۸

جلسه چهل و چهارم؛ دوشنبه ۱۳۹۷/۱۰/۳

بیان کردیم ائمه علیهم السلام در زمان غیبت، کسی را به عنوان شخصی برای تصدی ولایت عامه مسلمین نصب نکرده‌اند، لامحاله این نصب باید با اوصاف باشد و سه شرط کلی برای کسی که متصدی این منصب می‌شود را بیان کردیم و الان در صدد بررسی اوصاف جزئی‌تری هستیم که در روایات ذکر شده است. قبل از اینکه وارد بررسی این روایات شویم، عبارتی از امیرالمؤمنین علیه السلام از نهج البلاغه می‌خوانیم که کأن حضرت به یک امر ارتکازی و مقبول عند المسلمین اشاره می‌کنند و مطالبی را در رابطه با والی بیان می‌کنند. این روایت چنین است:

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدمَاءِ وَالْمَعَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ
الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا أَجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا أَجَانِفِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَ
لَا الْحَانِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ وَ يَقِفَ بِهَا دُونَ
الْمَقَاطِعِ وَ لَا الْمُعْطَلُ لِلسُّنَّةِ فَيَهْلِكُ الْأُمَّةُ.^۱

همانا شما دانستید که سزاوار نیست والی بر فروج، دماء، غنیمت‌ها و احکام مسلمین، انسان بخیل باشد تا در اموال آنها حریص گردد، و نیز نادان لیاقت ولایت و رهبری را ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستمکار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد تا با ستم، حق مردم را غصب و عطاهای آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت المال عدالت ندارد؛ زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل می‌کند و گروهی را بر گروهی مقدم می‌دارد. و کسی که در قضاوت رشوه می‌گیرد نمی‌تواند امام باشد؛ زیرا با رشوه گرفتن، حقوق مردم را پایمال و حق را به صاحبان آن نمی‌رساند و از اجرای حدود الهی جلوگیری می‌کند. و آن کسی که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را تعطیل می‌کند لیاقت رهبری ندارد؛ زیرا اقت

۱. نهج البلاغه (للصبحي صالح)، ص ۱۸۹.

اسلامی را به هلاکت می کشاند.

این روایت جامع بسیاری از شرایط والی و حاکم است و بیان می کند والی نباید بخیل، نادان، ستمکار، غیر عادل، رشوه خوار و کسی باشد که سنت رسول الله ﷺ را تعطیل کرده و احکام اسلام را جاری نمی کند.

روایات خاصه دال بر ولایت

قبلاً اشاره کردیم مرحوم شیخ رحمته الله بین روایاتی که مربوط به اعطای ولایت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به نحو استقلال بالتصرف است و بین روایاتی که بیان می کند اذن ائمه علیهم السلام لازم است و مردم استقلال بالتصرف بدون اذن ندارند، تفکیک کردند و آنها را به صورت جداگانه بحث کردند و در بحث ولایت فقیه نیز همین تفکیک را انجام داده اند. اما ما بیان کردیم این روایات از یک وادی هستند و هر دو ولایت، از یک منبع سرچشمه می گیرند، منتها محدوده ولایت فرق می کند. بدین جهت نیاز نیست در دو مرحله بحث کنیم - کما اینکه مرحوم نائینی رحمته الله نیز به این مسئله توجه داده اند - لذا ما روایاتی را که مناسب باب است به صورت یکجا ذکر می کنیم.

به هر حال غرض اصلی از این بحث، اثبات ولایت عامه است برای افراد یا گروهی در زمان غیبت و عدم حضور امام عجل الله فرجه. آنچه از روایات سابق اثبات کردیم این بود که وجود والی و حاکم، لابد منته است و چاره ای جز آن نیست. منتها اینجا درصدد بررسی این مطلب هستیم که آیا در روایات، افراد و گروه خاصی برای ولایت تعیین شده اند یا اینکه بالخصوص کسی تعیین نشده است؟ اگر بالخصوص کسی تعیین نشده باشد، به همان عمومات و شرایطی که در آنها ذکر شده بود اکتفاء می کنیم؛ یعنی می فهمیم وجود والی لابد منته است و این شرایط عامه را هم باید داشته باشد و لعل کسی بگوید بیش از این مقدار لازم نیست. ممکن هم هست گفته شود بیش از این لازم است و قبلاً متعرض این بحث شدیم و بعداً هم بدان می پردازیم إن شاء الله.

به هر حال اگر از این روایات معلوم شود ائمه علیهم السلام بالخصوص گروهی و افرادی را تعیین فرموده اند، به آن اخذ می شود، اما ممکن است از این روایات یا بعض آنها نتوانیم اعطای ولایت را بفهمیم، منتها بررسی این روایات باز از این جهت مفید است که شرایط جزئی تری برای والی از آنها استفاده می شود. بنابراین بررسی این روایات از دو جهت ممکن است مفید باشد؛ جهت اول اینکه ممکن است بعض آنها بالخصوص دلالت داشته باشد که ائمه علیهم السلام گروه خاصی مثلاً فقهاء را به عنوان نائب خود قرار داده اند.

جهت دوم اینکه اگر دلالت بر تعیین گروه خاصی نداشته باشد، حداقل بعض شرایط والی از آنها استفاده می‌شود. این روایات عبارتند از:

۱. مصححه عبدالله بن میمون:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتِ فِي الْبَحْرِ وَفَضَلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنْ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهماً وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّهِ وَأَفْرٍ ۲

عبدالله بن میمون القداح می‌گوید امام صادق علیه السلام نقل کردند که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که راهی را بپیماید که در آن راه طلب علم می‌کند، خداوند او را به راهی می‌برد که منتهی به بهشت می‌شود و همانا ملائکه به خاطر اینکه از طالب علم راضی هستند، بالهای خود را [می‌کشایند و زیر پای] او قرار می‌دهند. و همانا هر کسی که در آسمان و زمین است برای طالب علم استغفار می‌کند حتی ماهی در دریا. و فضیلت عالم نسبت به عابد^۳، مانند فضیلت ماه است در شب چهارده بر سایر ستارگان. و

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب ثواب العلم و المتعلم، ح ۱، ص ۳۴.

[این روایت با سند صحیح در بصائر الدرجات نیز آمده است:

✓ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۳:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ السَّعِيدِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ وَ إِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتِ فِي الْبَحْرِ وَ فَضَلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ لَوَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنْ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهماً إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ.]]

۳. این مصححه که مؤید به دهها آیه و روایت دیگر هست، بیان می‌کند فضیلت عالم نسبت به عابد، مانند فضیلت ماه در شب چهاردهم است بر سایر ستارگان.

پس اگر کسی به عبادت بسنده کند و دنبال کسب علم نرود، صبح تا شب هم عبادت کند نهایتاً ستاره‌ای است در مقابل ماه شب چهارده. برخی از افراد گاهی دیگران را فریب می‌دهند و به آنها التواء می‌کند که شما چکار به عقل و علم دارید و ره صد ساله را می‌توان یک شبه پیمود. در حالی که در این راه نمی‌توان عبادت را از علم تفکیک کرد. بله قطعاً باید عبادت باشد اما کسی توهم نکند با عبادت، مستغنی از تعلم و تعقل می‌شود و چنین فردی بسیار گمراه است؛ زیرا روایت شریفه می‌فرماید عابد حقیقی و کسی که واقعاً اهل عبادت صحیح باشد، نسبت به عالم حقیقی

همانا علماء، وارثان انبیاء هستند، همانا انبیاء درهم و دینار به ارث نمی‌گذارند و لکن علم را به ارث می‌گذارند، پس هر کسی از آن علم اخذ کند، چیزی را اخذ کرده که بهره فراوان دارد.

مرحوم کلینی رحمه الله این روایت را از محمد بن الحسن الرازی و علی بن محمد علان الکینی نقل می‌کند که در این طبقه، علی بن محمد توثیق دارد. این دو نفر جمعاً از سهل بن زیاد نقل می‌کنند که وثاقتش در نزد ما ثابت نیست، هرچند بعضی او را ثقه می‌دانند. بنابراین سند مرحوم کلینی تا اینجا ناتمام است. سند مرحوم کلینی در اینجا شاخه دیگری هم دارد. ایشان از محمد بن یحیی العطار القمی ثقه از احمد بن محمد ثقه نقل کرده‌اند که این شاخه تمام است. این دو شاخه جمعاً از جعفر بن محمد الاشعری نقل کرده‌اند که توثیقش ثابت نیست و ایشان از عبدالله بن میمون ثقه نقل کرده است. بنابراین این سند کلینی به خاطر عدم توثیق جعفر بن محمد الاشعری ناتمام است.

خوشبختانه جناب کلینی سند دیگری هم به این روایت دارد که تمام است. در این سند علی بن ابراهیم القمی ثقه از پدر بزرگوار خود ابراهیم بن هاشم نقل می‌کند که در حکم ثقه است. ایشان از حماد بن عیسی الجهنی غریق الجحفه نقل کرده که از اصحاب اجماع و ثقه است و ایشان از عبدالله بن میمون نقل کرده است. بنابراین سند این روایت تمام است و به خاطر ابراهیم بن هاشم از آن تعبیر به مصححه یا حسنه کالصحیحه می‌شود.

مرحوم صدوق نیز این روایت را در [الامالی و ثواب الاعمال با سند صحیح از عبدالله بن میمون القداح نقل کرده است.^۴ و در [من لا یحضره الفقیه نیز قریب به این مضمون را نقل کرده است و در آن آمده است

مفضول است، و الا اگر کسی اهل عبادت صوری باشد، این در حقیقت اصلاً عابد نیست. البته عالم هم باید به شروط علمش عمل کند و الا جاهل است.

۴. الامالی (للسدوق)، ص ۶۰:

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لِطَالِبِ الْعِلْمِ رَضَى بِهِ وَ إِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوْثُ فِي الْبَحْرِ وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهماً وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ.

✓ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۳۱:

أبي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لِطَالِبِ الْعِلْمِ رَضَى بِهِ وَ إِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوْثُ فِي الْبَحْرِ وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهماً وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُمْ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ.

«إِنَّ الْفُقَهَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^٥

در این روایت مقصود از علمائی که وارث انبیاء هستند، علماء دین هستند، خصوصاً با توجه به نقل جناب صدوق علیه السلام که می‌فرماید فقهاء، وارثان انبیاء هستند. به هر حال بارزترین مصداق علماء در اینجا، فقهاء هستند.

السید الامام علیه السلام و برخی دیگر در تبیین استدلال به این روایت شریفه چنین می‌فرمایند: وقتی علماء یا طبق نقل دیگر فقهاء، ورثه انبیاء علیهم السلام از جمله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هستند، از آنجا که انبیاء علیهم السلام ولایت عامه بر تمام خلق داشتند، پس ورثه آنها نیز ولایت عامه بر خلق دارند؛ زیرا هر چیزی که مال مورث باشد، منتقل به ورثه می‌شود الا ما خرج بالدلیل. و در مورد ولایت شبهه‌ای نیست که قابل انتقال می‌باشد. البته مراد از ولایت، ولایت معنوی انبیاء علیهم السلام و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا به تعبیر السید الامام علیه السلام هیچ‌کسی مشارک آنان در این ولایت معنوی نیست، «لا یشارکهم فیه غیرهم»^٦، بلکه مراد ولایت بر اداره و

٥. من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ٣٨٤ الی ٣٨٦.

و قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا بَنِي إِبْرَاهِيمَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْأَمَانِيِّ فَإِنَّهَا بَصَانِعُ التَّوَكُّلِ وَ تَثْبِيطُ عَنِ الْأَجْرَةِ ... وَ تَقَفَّهُ فِي الدِّينِ فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَ لَا دِرْهَمًا وَ لَكِنَّهُمْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ وَ اعْلَمَ أَنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَعْفِرُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَتَّى الطَّيْرِ فِي جَوِّ السَّمَاءِ وَ الْحَوْثُ فِي الْبَحْرِ وَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَ فِيهِ شَرْفُ الدُّنْيَا وَ الْفُوزُ بِالْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَنَّ الْفُقَهَاءَ هُمُ الدُّعَاةُ إِلَى الْجَنَانِ وَ الْأَدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَحْسَنَ إِلَى جَمِيعِ النَّاسِ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ وَ أَرْضَ لَهُمْ مَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ وَ اسْتَقْبِحَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ حَسَّنَ مَعَ جَمِيعِ النَّاسِ خُلُقَكَ حَتَّى إِذَا غَبَّتْ عَنْهُمْ حُنُوتًا إِلَيْكَ وَ إِذَا مَتَّ بَكُوتًا عَلَيْكَ وَ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ ...

٦. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ٢، ص ٦٤٦.

ثم إن مقتضى كون الفقهاء ورثة الأنبياء و منهم رسول الله صلی الله علیه و آله، و سائر المرسلين الذين لهم الولاية العامة على الخلق انتقال كل ما كان لهم إليهم، إلا ما ثبت أنه غير ممكن الانتقال، و لا شبهة في أن الولاية قابلة للانتقال، كالسلطنة التي كانت عند أهل الجور موروثه خلفاً عن سلف. و قد مر: أنه ليس المراد بالولاية هي الولاية الكلية الإلهية، التي دارت على لسان العرفاء، و بعض أهل الفلسفة، بل المراد هي الولاية الجعلية الاعتبارية، كالسلطنة العرفية و سائر المناصب العقلانية، كالخلافة التي جعلها الله تعالى لداود عليه السلام، و فرغ عليها الحكم بالحق بين الناس، و ك نصب رسول الله صلی الله علیه و آله علياً عليه السلام بأمر الله تعالى خليفة و ولياً على الأمة. و من الضروري أن هذه أمر قابل للانتقال و التوريث، و يشهد له ما في «نهج البلاغة» أرى تراثي نهياً. فعليه تكون الولاية أي كونه «أولئ بالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» فيما يرجع إلى الحكومة و الأمانة منتقلة إلى الفقهاء.

٧. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ٢، ص ٦٢٤.

و عليه فيرجع أمر الولاية إلى الفقيه العادل، و هو الذي يصلح لولاية المسلمين؛ إذ يجب أن يكون الوالي متصفاً بالفقه و العدل. فإقامه الحكومة و تشكيل أساس الدولة الإسلامية، من قبيل الواجب الكفائي على الفقهاء العدول، فإن وفق أحدهم لتشكيل الحكومة يجب على غيره الاتباع، و إن لم يتيسر إلا باجتماعهم، يجب عليهم القيام مجتمعين. و لو لم يمكن لهم ذلك أصلاً، لم يسقط منصبهم و إن كانوا معذورين في تأسيس الحكومة. و مع ذلك، فلكل منهم الولاية على أمور المسلمين؛ من بيت المال إلى إجراء الحدود، بل على نفوس المسلمين إذا اقتضت الحكومة التصرف فيها، فيجب عليهم إجراء الحدود مع الإمكان، و أخذ الصدقات و الخراج و الأضماس، و الصرف في مصالح المسلمين و فقراء السادة و غيرهم، و سائر حوائج

تدبیر امور اجتماع است و این ولایت، قابل انتقال به وراثت آنها یعنی علماء دین است؛ نظیر اینکه سلطنت خلفاء جور موروثی بوده و از یکی به دیگری منتقل می شده است، متنها در آنجا به ناحق بوده اما در اینجا به حق است.

به تعبیر دیگر همان ولایتی که خداوند متعال برای انبیاء الهی علیهم السلام و از جمله رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده است که «أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» هستند، همان ولایت به ورثه آنها یعنی علماء دین منتقل می شود؛ نظیر ولایتی که خداوند برای حضرت داود علیه السلام قرار داد «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»^۸ یا ولایتی که خداوند متعال برای امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد. کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه که فرمودند: «أَرَىٰ تِرَائِي نَهْبًا»^۹ نیز مؤید این مطلب است که میراث انبیاء و ائمه علیهم السلام، ولایت بر اداره و تدبیر امور اجتماع است، زیرا آنچه از حضرت به غارت برده شد، ولایت حضرت بر اداره امور مسلمین بود؛ نه ولایت معنوی حضرت. پس تراث انبیاء که به علماء می رسد، همین ولایت بر اداره امور مسلمین است. بنابراین در زمانی که انبیاء علیهم السلام خصوصاً نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و نیز ائمه علیهم السلام حضور نداشته

المسلمين و الإسلام. فيكون لهم في الجهات المربوطة بالحكومة، كل ما كان لرسول الله صلی الله علیه و آله و الأئمة من بعده صلوات الله عليهم أجمعين. و لا يلزم من ذلك أن تكون رتبهم كرتبة الأنبياء أو الأئمة علیهم السلام؛ فإن الفضائل المعنوية أمر لا يشاركهم علیهم السلام فيه غيرهم.

فالخلافة لها معنيان و اصطلاحان:

أحدهما: الخلافة الإلهية التكوينية، و هي مختصة بالخلص من أوليائه، كالأنبياء المرسلين، و الأئمة الطاهرين علیهم السلام.

و ثانيهما: المعنى الاعتباري الجعلي، كجعل رسول الله صلی الله علیه و آله أمير المؤمنين علیه السلام خليفة للمسلمين، أو انتخاب فلان و فلان للخلافة.

فالرئاسة الظاهرية الصورية أمر لم يعتن بها الأئمة علیهم السلام إلا لإجراء الحق، و هي التي أرادها علي بن أبي طالب علیه السلام بقوله علي ما حكى عنه: «و الله لهي أحب إلي من أمرتكم» مشيراً إلى نعل لا قيمة لها.

و في «نهج البلاغة» في الخطبة المعروفة بالشقشقية: «أما و الذي فلق الحبة، و برأ النسمة، لولا حضور الحاضر، و قيام الحجّة بوجود الناصر، و ما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم، و لا سغب مظلوم، لألقيت حبلها على غاربها، و لسقيت آخرها بكأس أولها، و لألقيت دنياكم هذه أزهده عندي من عطفة عنز»

و أما مقام الخلافة الكبرى الإلهية، فليس هيناً عنده، و لا قابلاً للرفض و الإهمال و إلقاء الحبل على غاربه. فللفقيه العادل جميع ما للرسول صلی الله علیه و آله و الأئمة علیهم السلام؛ مما يرجع إلى الحكومة و السياسة، و لا يعقل الفرق؛ لأنّ الوالي أي شخص كان هو المجري لأحكام الشريعة، و المقيم للحدود الإلهية، و الأخذ للخراج و سائر الضرائب، و المتصرف فيها بما هو صلاح المسلمین.

۸. سورة مبارکه ص، آية ۲۶.

۹. * نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص ۴۸؛

أما و الله لقد تمّمصّها ابن أبي قحافة و إنه ليعلم أنّ محلي منها محلّ القُطب من الرّحى ينحدر عنّي السّيل و لا يذوقني إليّ الطّير فسدلت دونها ثوباً و طويّت عنها كسحاً و طفقت أرتبي بين أنّ أضول بيدي جداء أو أصبر على طخية عمياء نهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصّغير و يكذح مؤمن حتى يلقى ربّه فرأيت أنّ الصّبر على هاتنا أحجى فصبرت و في العين قدى و في الحلق سجا أرى تراثي نهياً ...

باشند، علماء وراثتاً از آنها، اولیاء امور می‌شوند و همان ولایت به معنای «أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» در آنها متحقق می‌شود.

چهار اشکال بر استدلال به روایت «العلماء ورثة الأنبياء»

در کلمات اعظم چهار اشکال بر استدلال به این روایت شریفه ذکر شده است که السید الامام علیه السلام در کتاب *البيع* متعرض این اشکالات شده‌اند. این اشکالات عبارتند از:

اشکال اول: مقصود از علماء، ائمه علیهم السلام هستند

اولین اشکال - که در کلمات برخی از اعلام از جمله محقق نائینی^{۱۰} به آن اشاره شده - آن است که در این روایت شریفه مقصود از علماء، ائمه علیهم السلام هستند؛ چراکه در برخی روایات وارد شده است که «نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ»^{۱۱}. بنابراین مستدلین از ابتدا این روایت را غلط معنا کرده‌اند و این روایت شامل فقهاء نمی‌شود.^{۱۲}

۱۰. منية الطالب في حاشية المكاسب، ج ۱، ص ۳۲۵:

و أما قوله عليه السلام «مجارى الأمور بيد العلماء» وقوله «العلماء ورثة الأنبياء» ونحو ذلك من الأخبار الواردة في علو شأن العالم فمن المحتمل قريباً كون العلماء فيها هم الأئمة عليهم السلام كما في الخبر المعروف «مداد العلماء كدماء الشهداء» ولا سيما الخبر الأول الدال بإطلاقه على الولاية العامة فإن فيه قرائن تدل على أن المراد من العلماء فيه هم الأئمة عليهم السلام فإنهم هم الأئمة على حلال الله و حرامه.

۱۱. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۴:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَغْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُنَاءٍ فَتَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُنَاءٌ.

✓ بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ۱، ص ۹:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الحميد عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سلمة قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: يَغْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُنَاءٍ فَسَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُنَاءٌ.

✓ الخصال، ج ۱، ص ۱۲۳:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي حُدَيْجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: النَّاسُ يَغْدُونَ عَلَى ثَلَاثَةِ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُنَاءٍ فَتَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُنَاءٌ.

۱۲. كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۶۴۷:

نعم، ربما يقال: إنَّ المراد بالعلماء الأئمة عليهم السلام، كما ورد «نحن العلماء».

✓ حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديثة)، ج ۲، ص ۳۸۵:

و يندفع: بأنَّ المحتمل قويا أن يراد بالعلماء الأئمة عليهم السلام كما ورد عنهم عليهم السلام «نحن العلماء، و شيعتنا المتعلمون، و سائر الناس غناء»، و قد فرس

پاسخ اشکال اول

پاسخ این اشکال واضح است؛ زیرا لحن این روایت، لحن برای کسانی است که علم آنها تحصیلی است و با درس خواندن و زحمت، کسب علم کرده‌اند و شامل ائمه علیهم‌السلام که علم‌شان الهی است «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا»^{۱۳} نمی‌شود؛ زیرا روایت می‌فرماید «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا» و بحث طلب علم است و در ذیل که می‌گوید فضل عالم بر عابد چنین است و بین آنها تفکیک می‌کند، قرینه‌ای است که مقصود امام علیه‌السلام نیست؛ زیرا ائمه علیهم‌السلام هم عالم بودند و هم عابد و این دو در مورد ایشان قابل تفکیک از هم نیست. همچنین طبق بعضی نسخه‌ها «مِنْ» در ذیل روایت که می‌گوید «فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ» تبعیضیه است و بیان می‌کند هر مقدار از علم که أخذ کنی، حظّ وافری داری؛ خصوصاً طبق نسخه‌ای که «مِنْهُمْ»^{۱۴} دارد و مقصود کسی است که بخشی از علم پیامبران علیهم‌السلام را یاد می‌گیرد. بنابراین روایت بیان می‌کند هر کسی هر مقداری از علم را یاد بگیرد، حظّ وافری دارد و این تعبیر با مقام ائمه علیهم‌السلام که معدن علم و دارای همه علم دین بودند سازگاری ندارد.

مضافاً به اینکه همان‌طوری که السید الامام علیه‌السلام در کتاب البیع^{۱۵} تذکر داده‌اند، لفظ «عالم» اگر بدون قرینه آورده شود، ظاهر در فقهای است که غیر ائمه علیهم‌السلام می‌باشند و اگر بخواهیم آن را به عالم خاص یعنی اهل بیت علیهم‌السلام اختصاص بدهیم، احتیاج به قرینه دارد و در اینجا نه تنها قرینه بر این اختصاص وجود ندارد بلکه بیان کردیم قرینه بر خلافش وجود دارد. بنابراین اشکال اول قابل اعتناء نیست.

اشکال دوم: علماء ورثه انبیاء از حیث تبلیغ احکام الله

اشکال دیگری که مرحوم امام علیه‌السلام نقل فرموده^{۱۶} آن است که روایت نمی‌فرماید علماء، ورثه پیامبر

أولوا العلم و أهل الذکر و أشباههما الواردة في الكتاب بهم علیهم‌السلام، مع أنّ الخیر المتضمن للإرث یعین الموروث و هو العلم كما في المتن.

۱۳. سورة مبارکه الکهف، آیه ۶۵.

۱۴. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۳۱.

[محمد بن علی بن بابویه علیه‌السلام]: قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا ... فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُمْ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ.

۱۵. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۶۴۷.

و فيه ما لا يخفى؛ ضرورة أنه مع عدم القرينة، يكون لفظ العلماء ظاهراً في الفقهاء غير الأئمة علیهم‌السلام، فراجع ما ورد في العلماء و العالم و العلم. مع أنّ قوله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم في صحيحة القدّاح «من سلك طريقاً يطلب فيه علماً» لا ينطبق على الأئمة علیهم‌السلام بالضرورة، فهو قرينة على أنهم غير الأئمة علیهم‌السلام. كما أنّ قوله في ذیل رواية أبي البختريّ «فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافراً» لا ينطبق عليهم علیهم‌السلام بالضرورة.

۱۶. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۶۴۸.

خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا ورثه حضرت موسی، عیسی یا ابراهیم علی نبینا و آله و علیهم السلام هستند، بلکه بیان می‌کند ورثه انبیاء هستند؛ یعنی ورثه نبیّ بما هو نبیّ، و از آنجا که نبیّ بما هو نبیّ وظیفه تدبیر خلق و اداره امور اجتماع را ندارد و بلکه **مبلّغ احکام الله** است، لذا علماء هم از حیث تبلیغ احکام الله، جانشین انبیاء عظام هستند و در نتیجه نمی‌توان گفت همه آنچه را که نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشتند یا انبیائی که جنبه سلطنت و اداره اجتماع را داشتند، به علماء هم منتقل شده است.

پاسخ به اشکال دوم

می‌توان به این اشکال اینگونه پاسخ داد^{۱۷} که قبول نداریم وظیفه انبیاء الهی بما هم انبیاء فقط رساندن و تبلیغ احکام الله باشد؛ چراکه ولایت خود پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آیه شریفه بر روی عنوان «النبی» آمده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» و اگر لفظ «نبی» مناسبتی با ولایت نداشت، خداوند متعال باید به گونه دیگری ولایت حضرت را بیان می‌کرد؛ مثلاً می‌فرمود «الرسول یا محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». پس از آنجا که ولایت و اولویّت حضرت که یکی از اختصاصات رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است با عنوان «نبی» ذکر شده است، لذا وقتی گفته می‌شود «الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ» یعنی «نبی» به همان معنایی که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است و دلیلی نداریم که آن را محصور در خصوص تبلیغ احکام الله کنیم. بله، در میان

و أوهن منه ما قيل: من أنّ وراثه الأنبياء بما هم أنبياء، لا تقتضي إلاّ تبليغ الأحكام؛ فإنّ الوصف العنويّ مأخوذ في القضيّة، و شأن الأنبياء بما هم أنبياء ليس إلاّ التبليغ. نعم، لو قيل: «إنّهم ورثت موسى و إبراهيم عليهما السلام» مثلاً صحّت الوراثة في جميع مالهم. و ذلك لأنّ هذا التحليل خارج عن فهم العرف، و لا ينقدح في الأذهان من هذه العبارة إلاّ الوراثة من موسى و عيسى و غيرهم، و لا سيّما مع إتيان الجمع في الأنبياء؛ فإنّ الظاهر منه إرادة أفرادهم، و يكون العنوان مشيراً إليهم، لا مأخوذاً بنحو الموضوعيّة.

۴ المكاسب و البيع (للميرزا النائيني)، ج ۲، ص ۳۳۶:

و لا يخفى عدم دلالة شيء من المذكورات على أزيد من إثبات وظيفة التبليغ الاحكام الى الناس و ان أقوالهم حجة في مقام التبليغ و يجب على الناس متابعتهم فيما يبلغونه، و كونهم كأنبیاء بني إسرائيل ليس دليلاً على إثبات الولاية العامة لهم الا بتخیل عموم التشبيه، و لكنه مدفوع بأنه لم يعلم من أنبياء بني إسرائيل كونهم بما هم الأنبياء ولاة على الناس، بل الظاهر المستفاد من الرجوع الى سيرهم عدم تصدی أكثرهم إلاّ التبليغ الاحكام، نعم كان جملة منهم صلوات الله عليهم ملوكاً مثل موسى و داود و سليمان و كانوا متصدّين لوظائف الولاية لكن لا بما هم أنبياء بل بما هم ملوك.

۱۷. کتاب البيع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۶۴۸:

و لو سلّمنا ذلك، فلا شبهة في أنّ ما ثبت لعنوان «النبيّ» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في الكتاب و السنّة لا بدّ و أن يورث، و قد قال الله تعالى «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» و نحن لا نريد إلاّ إثبات وراثه هذا المعنى؛ إذ فيه جميع المطالب، و هذا واضح جداً. كما أنّ عنوان «الرسول» و «النبيّ» في متفاهم العرف واحد، و إن ورد الفرق بينهما في الروايات بأنّ النبيّ يرى في منامه، و يسمع الصوت، و لا يعاين الملك، و الرسول يسمع الصوت، و يرى في المنام، و يعاين الملك. و لا شبهة في أنّ الوراثة ليست بهذا المعنى الذي في الروايات؛ ضرورة أنّ الفقهاء لم تكن منزلتهم كذلك، بل المراد في الرواية هو النبيّ المأمور بالإبلاغ، و هو الرسول عيناً، فحيث إنّ إذا ثبت شيء للرسول، ثبت للفقيه بالوراثة، كوجوب الإطاعة و نحوها، فلا شبهة من هذه الجهة أيضاً.

انبیاء الهی کسانی بودند که فقط مبلّغ احکام الله بودند و یا حتی برای خودشان نبی بودند و وظیفه تبلیغ نداشتند، اما اینجا که می فرماید ورثه انبیاء هستند، یعنی هر وظیفه و اختیاری که انبیاء داشتند به علماء ارث رسیده است و دلیلی نداریم که آن را اختصاص به تبلیغ احکام الله بدهیم.

مضافاً به اینکه بسیاری از امور اجتماعی که جزو وظایف و اختیارات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [و انبیاء الهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] بوده، در قرآن کریم بر روی عنوان نبی آمده است؛ مثلاً می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ»^{۱۸}، «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ»^{۱۹}، «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ»^{۲۰} یا «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ»^{۲۱}.

بنابراین معلوم می شود اینکه تعبیر به «انبیاء» شده، خصوصیتی ندارد که علماء فقط از حیث تبلیغ احکام الله ورثه انبیاء باشند، بلکه انبیاء هر چه داشتند از جمله قتال با عدو، ولایت بر مردم و ... به تمام معنا منتقل به علمائی می شود که ورثه آنها هستند، و همان طور که السید الامام عَلَيْهِ السَّلَام تصریح فرمودند، این مقامها قابل واگذاری و انتقال به دیگری است، و آنچه قابل انتقال به دیگران نیست و لا یشارکهم فيه احد، مقامات معنوی انبیاء الهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خصوصاً پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

و الحمد لله رب العالمین

تقریر: جواد احمدی

استخراج منابع و روایات: رضا رضانی

۱۸. سورة مبارکه الانفال، آیه ۶۵:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»

۱۹. سورة مبارکه التوبة، آیه ۶۷:

«مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

۲۰. سورة مبارکه التوبة، آیه ۷۳ و سورة مبارکه التحريم، آیه ۹:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ»

۲۱. سورة مبارکه آل عمران، آیه ۱۴۶:

«وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَاثُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»

